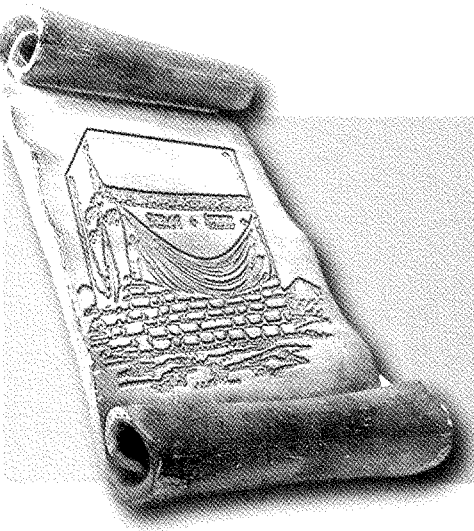


حج در آئینه ادب ک فارسی





نتایج نهایی مسابقه سراسری شعر حج

بیانیه هیأت داوران مسابقه سراسری شعر حج

مقدمه:

تجربیات به دست آمده از برگزاری مسابقات و کنگره‌های شعر با محوریت موضوع مشخص از سوی نهادها و ارگانهای مختلف نشان می‌دهد که گاه دست‌اندرکاران، صرفاً برگزاری و فضا سازی در زمینه‌ای خاص را مد نظر داشته‌اند و نگاهشان به شعر - به ما هو شعر - برای آنها موضوعیت نداشته، غالباً در همان نخستین گام در دستیابی هدف؛ یعنی فضا سازی برای خلق آثار جدید و ارزشمند، متوقف و ناموفق مانده‌اند. استفاده از این تجربیات ایجاب می‌کند که دست‌اندرکاران چنین برنامه‌هایی، جایگاه علمی کار و پایه و مایه محتوایی آثار و جوهره هنری و ادبی اشعار را همواره مد نظر داشته باشند؛ به نوعی که برگزاری همایشهای شعرخوانی و یا چاپ کتاب بر پایه آثار برگزیده و اصل شده، در جلب نظر مساعد متخصصان و کارشناسان شعر و ادبیات - حداقل به طور نسبی - موفق باشد.

از دیگر سو در هر یک از رشته‌های هنری و ادبی بدیهی است که سلاقی گوناگون در کار است و دست‌اندرکاران چنین مسابقاتی - به ویژه داوران - لازم است که ضمن شناخت معایب هر یک از انواع قالبهای شعر فارسی، در انتخابها و قائل شدن امتیازها، آثار

پدید آمده در هر قالب را با معیارهای شناخته شده همان قالب بسنجند. هیأت داوران شعر حج، از دسته‌بندی آثار برگزیده در سه حیطه «قالبهای کهن شعر فارسی»، «قالبهای نوین شعر فارسی» و گروه «نام‌آوران و پیشکسوتان» بسیار خرسند است و این دسته‌بندی را در احقاق حقوق صاحبان آثار مفید و مؤثر می‌داند و این تمهید دست‌اندرکاران مسابقه را که موجب شده است داوران فارغ از همه ملاحظات تنها به ارج و ارزش هر یک از آثار توجه کنند، سپاس می‌گوید و این نوع دسته‌بندی را به برگزارکنندگان دیگر مسابقات مشابه توصیه می‌کند، اما از دیگر سو متأسف است که در قلمرو قالبهای نوین - به ویژه شعر نو نیمایی - تعداد آثار بی‌عیب، زیبا و تأثیرگذار بسیار اندک بوده و این امر داوران را با رعایت توازن و تناسب در معرفی صاحبان رتبه‌های برگزیده با توجه به امتیازات و نمره‌های کسب شده، ناچار کرده است که در این عرصه صرفاً یک اثر را به عنوان حائز رتبه دوم برگزینند و هیچیک از آثار رسیده در قالبهای نوین را حائز رتبه یکم و سوم معرفی نکنند. توجه و تدقیق در آثاری که قالبهای نوین - اعم از نو نیمایی، شعر آزاد، شعر سپید و دیگر انواع جدید شعر فارسی - به دفتر مسابقه رسیده، نشان می‌دهد که غالباً - تأکید می‌کنیم که غالباً و نه همه - یا این محیط را با تصور آسان و سهل الوصول بودن برگزیده‌اند و یا به ظرفیت‌های گوناگون آن را برای بیان تمایز و مشخص کردن ویژه قالبهای نوین بی‌توجه مانده‌اند که این موضوع از نظر هیأت داوران، به طور عام در شعر این روزگار قابلیت تحقیق و تدقیق آسیب شناسانه را دارد. در پایان این مقدمه، هیأت داوران صادقانه تأکید می‌کند که این رتبه‌بندی‌ها نتیجه نمره دادن و داوری این ترکیب از هیأت داوران است و اگر فی‌المثل گروهی دیگر از متخصصان و صاحب‌نظران قلمرو شعر، عهده‌دار داوری می‌بودند، بسا چنین نتیجه‌ای دستخوش تغییر و تحول می‌بود. این امر نه نشان‌دهنده سلیقه‌ای و بی‌معیار عمل کردن، بلکه بیانگر تنوع دیدگاه‌ها در امر ارزش‌گذاری آثار هنری و ادبی است.

اعلام نتایج نهایی مسابقه سراسری شعر حج

هیأت داوران پیش از اعلام اسامی حائزان رتبه‌های سه‌گانه، با اهدای تقدیرنامه و دو سکه تمام بهار آزادی به دوازده‌تن از شاعران شرکت‌کننده در مسابقه، از ایشان



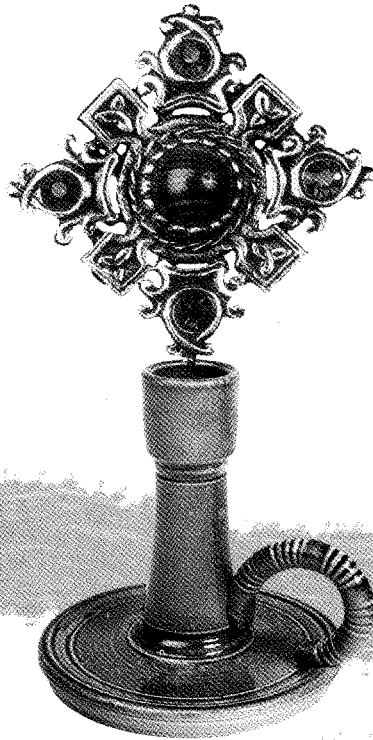
به جهت ارسال آثار شایسته تقدیر می‌کند:

- ۱ - آقای سیدعباس سجّادی از تهران برای «ترانه حج».
 - ۲ - آقای سید محمد جواد شرافت از قم، برای غزل «حرف تمام شعر».
 - ۳ - آقای همایون علی‌دوستی از شهر کرد، برای غزل «لیلیک».
 - ۴ - آقای غلامرضا مرادی از رشت، برای غزل «یک تماشا قسمت ما کن».
 - ۵ - خانم انسیه موسویان از تهران، برای غزل «آستانه او».
 - ۶ - خانم مریم سقلاطونی از قم، برای غزل «خداحافظی».
 - ۷ - آقای غلامرضا دهقانی بیدگلی از آران و بیدگل، برای چهار پاره «بوسه بر لب سنگ».
 - ۸ - آقای غلامرضا رحمدل شرفشادهی از رشت برای شعر سپید «رمی جمرات».
 - ۹ - آقای جمشید عباسی شنبه بازاری از فومن برای غزل «برکه».
 - ۱۰ - خانم اکرم نجفی از مشهد برای غزل «سفر عشق».
 - ۱۱ - آقای مرتضی آخرتی از نیشابور، برای مثنوی «حج، سراسر همه یادآوری از تاریخ است».
 - ۱۲ - آقای یدالله گودرزی از تهران، برای غزل «نماز مدام».
- در عرصه قالبهای کهن و کلاسیک (در رده عمومی): ۱ - رتبه یکم: آقای آرش شفاعی از تهران برای غزل «خلق چرخیدند» - برنده سفر حج تمتع.
- ۲ - رتبه دوم: خانم انسیه جراحی از بجنورد برای مثنوی «راهب معبد بهاران» - برنده سفر عمره مفرده.
- ۳ - رتبه سوم: مشترکاً با آقای سید محمد ابوترابی از قزوین برای غزل «بگو ببخش»، خانم نغمه مستشار نظامی از کرج، برای غزل «هنوز هم» و نیز خانم بهجت فروغی مقدم برای غزل «کبوتری از نژاد حیرت» هر یک برنده چهار سکه تمام بهار آزادی.
- در عرصه قالبهای نوین شعر فارسی (اعم از شعر نو نیمایی، شعر آزاد، شعر سپید و دیگر وجوه متعلق به قالبهای نوین: متأسفانه در میان معدود آثاری که در این حیطه، به مرحله نهایی راه یافته بودند، با بررسی آثار و امتیازات کسب شده، هیأت داوران هیچ اثری را دارای شرایط احراز رتبه نخست و نیز رتبه سوم ندانست و تنها، رتبه «دوم» و جایزه سفر عمره مفرده را تقدیم می‌کند به آقای حسن

صادقی پناه از کرج برای شعر نو نیمایی «شطی از ستاره و فانوس».
 در رده پیشکسوتان و نام‌آشنایان: ۱ - رتبه یکم مشترکاً آقای سهیل محمودی از
 تهران برای غزل «زمزم یاد» و آقای حسین اسرافیلی از تهران برای غزل «بقیع
 غریب»، هر دو نفر برنده سفر حج تمتع.
 ۲ - رتبه دوم: آقای افشین علاء از تهران، برای غزل «مهر بقیع» برنده سفر عمره
 مفرده.
 ۳ - رتبه سوم: آقای جعفر رسول زاده «آشفته» از اصفهان برای غزل «بقیع» برنده
 چهار سکه تمام بهار آزادی.

هیأت داوران مسابقه شعر حج:

دکتر قیصر امین پور مهندس محمدرضا عبدالملکیان ساعد باقری.



زمزم یاد

(سهیل محمودی «رتبه اول در رده پیشکسوتان و نام آشنایان»)

نام تو، پژواک عمری نعره‌های بی‌امانم بود
کام تو، کامل‌ترین یک روز عمر بی‌نشانم بود
من خودم را مثل موجی در کنار ساحلت دیدم
آن زمان که خسته از توفان و دریا، جسم و جانم بود
دستهایم را گرفتی، دور خود گرداندی و انگار
گردبادی بودم و هوهوی نامت بر زبانم بود
با تو یک شب قلوه سنگ و سنگ‌ریزه جمع می‌کردم
کودکی و شیطنت بود و صفای دوستانم بود
ناگهان دیدم که نیلوفر شدم، گرد تو پیچیدم
شانه‌های تا همیشه مهربانت، آسمانم بود
زمزم یاد تو در چشمان من سر رفت و می‌دیدم
هفت دریای جهان، در یک زمان همداستانم بود

بقیع غریب

(حسین اسرافیلی «رتبه اول در رده پیشکسوتان و نام آشنایان»)

می‌گردم دو دیده پریشان و جان، غریب
در منظری که نیست به هفت آسمان، غریب
یارب! بقیع، قطعه‌ای از آسمان توست
پیچیده در غبار زمین و زمان، غریب
آن گوهری که بود ملک، خادم درش
خفته ست در کنار حرم، بی‌شان غریب
این خاک، میزبان پریشان کربلاست
مانده‌ست در حضور تو ای آسمان، غریب



اینجا مزار صادق آل محمد علیهم السلام است

تنها، میان گردش چشم جهان، غریب

در خلوت است بارگه باقر العلوم علیه السلام

همچون مزار مادر زخمی، جوان، غریب

این سوی میله، مرقد اولاد مصطفا ست

آن سو، نگاه غمزده زائران، غریب

این محرمان پردگی عرش ذوالجلال

اینسان فتاده‌اند در این خاکدان، غریب

اشک است اینکه می‌چکد از آستین ابر

مهر است اینکه مانده در این آستان، غریب

می‌گردد آسمان، به طوافی همیشگی

بر این مدار غربت و بر این مکان، غریب

یارب چه حکمتی است در این قطعه شریف

مهمان غریب و بارگه میزبان، غریب

یارب کرامتی که زخم بوسه بر بقیع

سر را نهم به خاک و بگیریم بر آن، غریب

مهر بقیع

(افشین علاء «رتبه دوم در رده پیشکسوتان و نام آشنایان»)

مرا به خانه زهرای مهربان ببرید به خاکبوسی آن قبر بی نشان ببرید

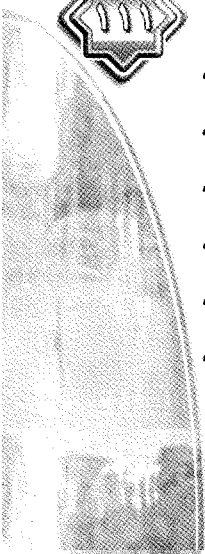
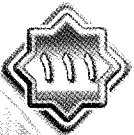
اگر نشانی شهر مدینه را بلدید کبوتر دل ما را به آشیان ببرید

کجاست آن در آتش گرفته، تا که مرا برای جامه دریدن به سوی آن ببرید

مرا - اگر شدم از دست - بر نگردانید بروی دست بگیرید و بی‌امان ببرید

کجاست آن جگر شرحه شرحه تا که مرا کنار سنگ مزارش، کشان کشان ببرید

مرا که مهر بقیع است در دلم، چه شود اگر به جانب آن چار کهکشان ببرید



نه اشتیاق به گل دارم و نه میل بهار مرا به غربت آن هیجده خزان ببرید
کسی صدای مرا در زمین نمی‌شنود فرشته‌ها! سخنم را به آسمان ببرید

غزل بقیع

(جعفر رسول زاده «رتبه سوم در رده پیشکسوتان و نام آشنایان»)

غربت آباد دیار آشنایی‌ها، بقیع

همدم دیرینه غمهای ناپیدا، بقیع

در تو حتی لحظه‌ها هم بیقراری می‌کنند

ای تمام واژه‌های اشک را معنا، بقیع

در تو، خون دیده‌ها دریا شد و صاحب‌دلان

جرعه جرعه عشق نوشیدند از این دریا، بقیع

سنگفرش کوچ‌هایت داغهای سینه سوز

شمع فانوس نگاهت چشم خون پالا، بقیع

تو بلور روشنایی‌های شهر یثربی

چون نگینی مانده در انگشتر بطحا، بقیع

همصدا با قرن‌ها مظلومی آل رسول

حنجری کو؟ تا در این غربت کند آوا، بقیع

وسعت تنهایی‌ات دل‌های ما را می‌برد،

تا خدا، تا عشق، تا تنهایی مولا، بقیع

قصه مظلومی‌اش را با تو گفت، آنشب که داشت

در گلو، بغض غریب ماتم زهرا، بقیع

در هجوم تیرگی‌ها، در شب سرد سکوت

حسرتی می‌برد خورشید جهان آرا، بقیع

ای مزار هر چه خورشید از دیار روشنی

ای شکوه نور در آئینه غیبرا، بقیع



کاش چشمی بود و اشکی، اشتیاق مویه‌ای
با تو می‌ماندیم تا موعود، تا فردا، بقیع

ای بهشت آرزو، گم کرده دل‌های پاک
ای زیارتگاه یک عالم دل‌شیدا، بقیع

سیل اشک عاشقان بگذار تا دریا شود
چشمه‌ای از چشم جان بیدلان بگشا، بقیع

دارم امید آنکه در محشر پناهم می‌دهد
سایه دیوار این «آشفته» حالی‌ها، بقیع

خلق چرخیدند ...

(آرش شفاعی «رتبه اول قالبهای کهن شعر فارسی»)

خلق چرخیدند، چرخیدند تا کامل شدند
آب و گل بودند تا دیروز، جان و دل شدند

خلق چونان قطره‌های گیج، چرخ می‌زدند
تا که رحمت اذن دادو بر زمین نازل شدند

بر زمین نازل شدند و خاک جانی تازه یافت
آسمانها غرق در عطر گلاب و هل شدند

عنصری بی‌خاصیت بودند خیل شاعران
آسمان و خاک را دیدند تا بیدل شدند

عارفان در محضر او عاشقی آموختند
فیلسوفان در حریم حضرتش عاقل شدند

جام را پر کن صفای خاطر آن خوشدلان
سعی کردند و ز هر چه غیر از او زائل شدند

خلق تا از زمزم معنا لبی تر کرده‌اند
قطره‌ای خورده نخورده، مست لایعقل شدند

خلق برگشتند نزد همسر و فرزندشان
جان و دل بودند تا دیروز، آب و گل شدند!

راهب معبد بهاران

(انسیه جراحی «رتبه دوم قالبهای کهن شعر فارسی»)

مؤمن معجزات بارانم	راهب معبد بهارانم
دوستدار ترانه آبم	عاشق آسمان و مهتابم
بسته طره سیه مویان	بسنده طلعت نکو رویان
که در او رنگ و بوی او یابم	هر چه زیباست را نکو یابم
خالق سنگ و گل، گل و گل‌سنگ	رنگ و بوی تو ای گل بیرنگ
عزم کردم که سوی تو آیم	گرچه دانم که بی سر و پایم
می‌روم تا حریم تاکستان	همچو مستان و بی سر و دستان
کارازاقسون خم‌فزون گشته است	کز می و باده کار بگذشته است
می‌نشینم به بستن احرام	زیر یک شاخه پر گل بادام
عشق در دل جوانه می‌بندد	«همچو خرما که دانه می‌بندد» ^۱
دین و دل را، یقین و ایمان را	نیت عشق می‌کنم جان را
دست افشان و پای دل کویان	دامنم پر گل و لبم خندان
راه دل را گرفته‌ام در پیش	مستطیع دل توانگر خویش
بوی عیسی و خضر و الیاس است	هر طرف بوته‌های الماس است
بلبلان در نوای یاسین‌اند	شاخه‌ها غرق یاس و نسرین‌اند
بلبل این بهشت داوود است	از خدا تارو از گلش پود است
گیرم اکنون نشان زهرچه که هست	در هوای تو پر زنان دل و مست
«حرف عشق است و گنبد دوار» ^۲	مرکزی گرد او هزار مدار
زادگاه «همای رحمت» تو ^۳	قبله‌گاه من است و ساحت تو

... همه برگرد او روان بودند
 «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» آمد و من
 پرگشودم به سوی خانه دوست
 در مقام بلند ابراهیم
 رفتم و یافتم نشانه عشق
 حجرالأسودی که دست خداست^۴
 گوئیا کان عشق در دل اوست
 در صفای تو مست و هاجر وار
 «مروه» را با صفای دل رفتم
 طالب و خسته تا لب «زمزم»
 جان من بس که در طلب کوشید
 «زمزم» من ز یمن نام تو بود
 در شمیم نیایش «عرفه»
 نفس گرم تو گل افشان است
 در وقوف مبارک «عرفات»
 دست بر آسمان برآوردم
 بسته عشق و خسته راهم
 می برم از تمامی برکات
 «مشعر» است و شعور مست شدن
 در «منا» عشق بود و خنجر بود
 تیغ در دست خواجه توحید
 «عید اضحی» و ذبح اسماعیل
 جز دل خود دگر چه آوردم
 این ره آورد را زمن بپذیر
 نه که قایل را کمر بستم
 گندم سالمم در انبان نیست
 از دلم این سؤال کرد گذر:

بانگ لبیک بر زبان بودند
 گل و ریحان فشاندم از دامن
 مستی ام از صفای ساغر اوست
 سر نهادم به سجده تسلیم
 سنگ شبرنگ کارخانه عشق
 دست و پابسته، پای بست خداست
 که حریم بهشت منزل اوست
 می دویدم به شوق دیدن یار
 تا «صفا» بر دو پای دل رفتم
 به تمنای آب کوشیدم
 زمزم زیر پای دل جوشید
 رستگاری من ز جام تو بود
 در صفای هوای «مزدلفه»
 خانه از پای بست بر جان است!
 این منم یا خسی است درمیقات^۵
 گر کله خواستی، سر آوردم
 از تو جز معرفت چه می خواهم
 معرفت را ز گلشن «عرفات»
 نشأه پر شکوه هست شدن
 ذبح امید خام هاجر بود
 بر گلوگاه زاده خورشید
 عشق و آوای پای جبرائیل
 که بود در «منا» ره آوردم
 گر نه در خورد تست خرده مگیر
 بیش از این بر نیامد از دستم
 ورنه جان هم سزای جانان نیست
 تا «مدینه» به پا روم یا سر

چشم دل را چون نیک بگشودم
 شهریارِ شهرِ مهرویان
 رهنمایِ امین ره پیویان
 بوی توحید در حرم زده است
 بر در آن رسول مهر آور
 او که آغاز روشن روز است
 بندهٔ آفتاب طلعت دوست
 که خدا هر چه داد بهر هموست^۶
 تا «بقیع» اشکبار می‌رفتم
 پشت درهای بسته بستان
 عشق‌هایی که آنطرف بودند
 چشم بستم به چشم دل دیدم
 که یهودان سست می‌گفتند
 من یدالله بسته را دیدم
 کس نداند که بر خدا چه گذشت
 چه بگویم از آن شهید شرف
 که خداند را نشان جلی است
 هر چه گویم کمال بی‌هنری است
 به خدا، خود علی نشانه اوست
 آتش افتاد در بهشت علی
 شعله‌های نفاق چون افروخت
 کوجه‌های «مدینه» می‌دانند
 از همین کوجه‌ها فرشته نور
 به که گویم هوا معطر اوست
 در دلم درد و دیده الماسین
 چشم بر هر چه زو نشانی داشت
 یسافتم درگه نیازم را

زائر «مسجدالنبی» بودم
 خسرو بسی رقیب نیکویان
 رهبر راستین حق گویان
 یا خدا خود در آن قدم زده است
 کردم اعجاز عشق را باور
 شمع انجم فروز شب سوز است
 یا خدایی که هر چه هست از اوست
 که محمد فقط بهانه اوست
 به تمنای یار می‌رفتم
 سر نهادم به کیش پا بستان
 خاندان شه نجف بودند
 بر سر دل چو بید لرزیدم
 به گمانم درست می‌گفتند^۷
 شهبوار شکسته را دیدم
 لحظه‌ای کان عمود عشق شکست
 شهریار شکوهمند نجف
 شاهکار سترگ عشق، علی است
 که علی خود محمد دگری است^۸
 باغ پردیس عشق، خانه اوست
 خانه سوزی است سرنوشت علی
 آشیان همای رحمت سوخت
 که غماوای عشق می‌خوانند
 روزگاری نموده است عبور
 دل تسبیح من کسبوتر اوست
 پای پر آبله، به لب یاسین
 گوش بر هر که زوگمانی داشت
 قبله آبی نمازم را

حسنین و علی و زهرا بود
 سر نهادم به درد نالیدم
 که سراپا چو شمع می سوزی
 می نماید که خانه، خانه توست
 ایستاده، نشسته و خسته،
 یا به پرسیدن نیاز آیی
 از در چون تویی چه سان رفتن
 قبله گاه همواره مایی
 از خیال رخ تو شرمنده است
 «رمی» اریاب زور و تزویرم
 عید قربان و روز سرخ «منا»
 که دگر آخر سفر گشته است
 باز می گردم از زیارت نور
 یا دلم راهی سفر گردد
 راهب مـعبـد بهاراتم

که در او یک خدای تنها بود
 بر درش همچو سرو بالیدم
 کای خداوند فرّ و فیروزی
 این در سوخته نشانه توست
 بر درت تا ابد کمر بسته
 خواهم استاد تا فراز آیی
 از در تو مگر توان رفتن
 چه گشایی در و چه نگشایی
 کوچه های مدینه تا زنده است
 خاطرات «طواف» و «تقصیر»م
 «عرفه» غرقه در نیاز و ثنا
 همه در اشک غوطه ور گشته است
 غرقه در افتخار و نور و غرور
 تا کیم عشق همسفر گردد
 تا بدان روز، مست بارانم

شطی از ستاره و فانوس

(حسن صادقی پناه «رتبه دوم قالبهای نوین شعر فارسی»)

می چرخم

بر گرد مهربانی تو

چون هاله ای شناور و سیال

*

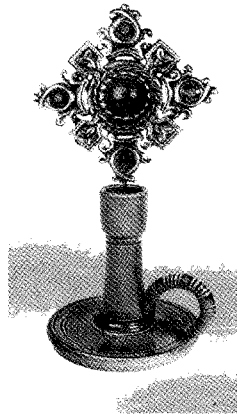
می گردم:

آنجاست بی گمان

آنجا که رد پای تو ابراهیم!

چون شطی از ستاره و فانوس

خط می کشید





بر چشمهای تیره شیطان
باید که سنگها بنویسند
پیشانی شکسته شیطان را
باید که سنگها بنویسند:
آن دستهای گرم اراده
تردید را چگونه به خاک انداخت
فریاد

از عمق ناامیدی شیطان
برخاست
آری هنوز رد ستبر اراده‌ات
برجاست

*

و آن طرف فرود محمد ﷺ
از کوه وحی:
(باران جاودانه رحمت
بر جان خرد و خسته خاک
موسیقی بی شگفت از افلاک)

*

لختی دگر
می‌بینم:
آنک علی
آن کوه عزم
بر شانه‌های سبز محمد ﷺ
بت‌های مسخ را به زمین انداخت
و لهجه سپید بلال
بر آسمان مکه طنین انداخت
دیگر زبان قاصر من

*

در نقطه چین ممتد این بهت
در لکنت اوفتاد

در خویش چرخ زدم
دیدم که از تمامی عمر
این دل به پیشگاه تو تنها
روی سیاه و کوه گناه آورد
اینجا

از فرط شرم
باید فقط به گریه پناه آورد

تیغ بر هر چه تعلق
در من بریز مستی ممتد را
یک جرعه از نگاه محمد ﷺ را

بر من بیار و پاک کن از جانم
این چند سال خاطره بد را

بگذار تا که رجم کنم این بار
نفس فریب خورده مرتد را

باید به حلق هر چه تعلق هست
بنشانند عزم تیغ مردد را

از حیطة خطوط رها کن، آه!
این بالهای مسخ مقید را

بفرست چون نسیم به سمت من
اشیاء لامکان مجرد را

از «لا یصدّعون...» ز اباریقت
پرتر بریز جام مجدّد را

بر من بریز مثل همین باران
لبخند عاشقانه ممتد را

کبوتری از نژاد حیرت

(بهجت فروغی مقدم «رتبه سوم قالبهای کهن شعر فارسی»)

سلام کعبه! سلام آستان سبز سجودم

سلام قبله من! هستی ام! تمام وجودم

سلام عشق نجیبی که صاف و ساده و پاک

فدای نیم نگاهت تمام بود و نبودم

شب است و بسته ام احرام اشک را به نگاهم

شب است و منتظر یک طواف، کشف و شهودم

رسیده ام به تو در اوج عشق و شور و تعزل

رسیده ام به تو در اولین پگاه صعودم

زال و ساده و بی پرده می سرایمت امشب

پس از گذشتن عمری که پرده دار تو بودم

دلم کسبوترکی بسود از نژاد تحیر

که سر بریده ام آن را در آستان ورودم

به زیر بارش چشمان آشنای تو امشب

چه پاک و آبی و آرام و مهربان شده بودم!

مرا کبوتر این گنبد ستاره نشان کن

که روی بام تو معنا شود فراز و فرودم

رسیده لحظه بدرود و مثل لحظه احرام

دوباره در تب لیبیک، در گرفته وجودم!

بگو ببخش...

(سید محمد حسین ابوترابی «رتبه سوم قالبهای کهن شعر فارسی»)

دو تکه پارچه ساده و سپید بگیر
گرفته سینه تو، در تراکم ابری!
بگیر سر بالا مثل نخل در شجره
گناه کردی؟ باشد! مگر چه کرده خدا
بیا و فکر نکن بسته می شود این در
نیاز نیست به ذکر و دعا بیا نزدیک
دلت شکسته اگر، در کنار کعبه گذارا
چقدر بوی رضایت گرفته ای، حاجی!
تولد تو مبارک، برو خدا حافظ!

بیچ بر تن خود، بوی صبح عید بگیر
برای باز شدن بارش شدید بگیر
که گفته سرپایین چون درخت بید بگیر؟
بگو ببخش نفهمیده ام، ندید بگیر
چقدر قفل به خود بسته ای، کلید بگیر
و ذکر ساده یارب و یا مجید بگیر
بیا ز دست خدا یک دل جدید بگیر
خدا خریده ترا، حالت شهید بگیر
قبول شد حج ات، از خدا رسید بگیر!

هنوز هم

(نغمه مستشار نظامی «رتبه سوم قالبهای کهن شعر فارسی»)

موهای او سپید شد اما هنوز هم
وقتی که حاجیان تو از راه می رسند
آرام بغض می کند و خیس می شود
قسمت نبوده است بیینم مدینه را
محرم شوم، طواف کنم دور خانه ات
شهری که زادگاه عزیز محمد است
این است خانه ای که خلیش بنا نهاد
بابا خدا کند که خدا حاجت کند

حج ات نبوده قسمت بابا، هنوز هم -
با شوق، پای صحبت آنها هنوز هم ...
ریش سفید و گونه اش: «آیا هنوز هم
یا کعبه را به عالم رؤیا هنوز هم
آنجا که هست مرکز دنیا هنوز هم»
عطر بهشت می دهد آنجا هنوز هم
اینجا که هست قبله دلها هنوز هم
آیا شده است نوبت آن؟ یا هنوز هم ...



سفر عشق

(اکرم نجفی «مورد تقدیر هیأت داوران»)

سفر خوش، مسافرا برایم دعا کن
به قولی که دادی، در آنجا وفا کن

مسافرا سفر کن، زمین را بلرزان
و در قلب دنیا دلت را رها کن

در آغوش شب‌ها، زمین بغض کرده
همین که رسیدی، سحر را صدا کن

و آنجا، در آن آسمان زمینی
کمی هم ستاره برایم جدا کن

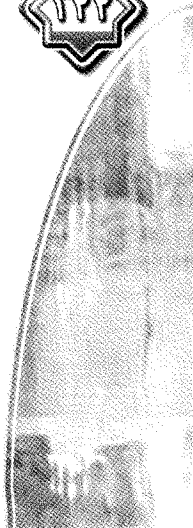
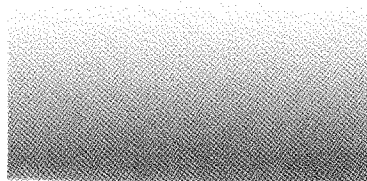
سفر خوش، مسافرا به قلبت رسیدی
در انبوه باران، مرا هم دعا کن

آستانه او

(انسیه موسویان «مورد تقدیر هیأت داوران»)

گرفته باز دل کوچکم بهانه او
به دست قاصدکی نامه یا نشانه او
کدام جاده مرا می‌برد به خانه او
کبوترانه نشستم بر آستانه او
چگونه پر بکشم سمت آشیانه او؟
پر ز حق حق باران کجاست شانه او؟

پر است خلوتم از یاد عاشقانه او
نسیم رهگذر این بار هم نیاورده
مسافران همه رفتند و باز جا ماندم
در اشتیاق زیارت به خواب می‌بینم
من و دو بال شکسته، من و دودست‌نیاز
غروب ابری پاییز می‌چکد در من



برکه (برای آخرین حج پیامبر ﷺ)

(جمشید عباسی «مورد تقدیر هیأت داوران»)

صف کشیدند همه آینه‌ها تا برکه

چه نحیف است خدا! پهلوی دریا برکه

یک نفر آینه از تیغه خورشید گذشت

داد زد: شاهد ما باش تو حی! ها! برکه!

گفت ما آینه‌ها نسل بیابانزادیم

درک کن تشنگی کهنه ما را برکه

یک شبی چشمه شدی زمزم گون یادت هست؟

هاجر و تشنگی و هروله... لی... لا... برکه!

یک شبی خوب تماشا شده بودی در طور

که گره خورد به مفهوم چلیپا... برکه

و پراکند به تنزیل دو مثنی خورشید

ختم شد واژه «ان کنت» به «مولا»... برکه!

بعد از آن آینه‌ای بی لک را بالا برد

جدل افتاد به لولا و تولا... برکه!

گفت این آینه را ای همه آینه‌ها

بسپارم به زلالی شما یا... برکه!

آنقدر نور تراوید به ظرفیت دشت

ناگهان پر شد از اما، اگر، آیا... برکه

پلک زد، پرده‌ای افتاد، و تنها شد با

چندی از فرقه حاشا و تماشا برکه

و شنیدیم... و گفتند... و دیدی پس از آن

که چه کردند چه با حیدر و طاها... برکه!

همه رفتند... و تنها شد و شاهد خشکید

هر چه بود آنشب شاهد شد الا برکه

توانه حج

(سید عباس سجادی «مورد تقدیر هیأت داوران»)

فصل دوری از سیاهی فصل رمی جمراته
جلوه صبح قیامت تو شبای عرفاته

وقته احرام ببندید ای مسافرای کعبه
شماها رو طلییده به خدا، خدای کعبه

به خدای مروه هیچکس مهربوتر از خدا نیس
به خدا هیچ جای دنیا با صفاتر از صفا نیس

دلی که زلال نباشه با حرم نمی شه محرم
چشمه های دلتونو بشورین تو آب زمزم

جای دل بریدن اینجاست خودتو رها کن ای دل
بگذر از غرور طوفان داری می رسی به ساحل

بوسه بر لب سنگ

(غلامرضا دهقانی بیگدلی «مورد تقدیر هیأت داوران»)

بشتاب! هانا ای همسفر گاه درنگی نیست
این آخر راه است اگر عمریست در راهیم
هان گوش کن آنک صدایی می رسد از دور
شاید طنین روشن آوای ابراهیم ...

هان گوش کن، آنک شهادت می‌دهد مردی:
«غیر از خداوندی که من دارم خدایی نیست»
شاید همین جا نقطه پرواز او بوده‌ست
یک جای پا مانده‌ست و دیگر ردپایی نیست

از وادی غربت هراسی نیست در این راه
وقتی خدا با کاروان ماست، یار ماست
هان! همسفر! از این کویر ترشرو بگذر
شیرین‌ترین سرچشمه‌ها در انتظار ماست

هان! همسفر! در دور دست قله‌ها بنگر
غاری دهن بگشوده آنجا بر فراز کوه
آنک صدای میهمی در دشت پیچیده‌ست
آواز جبرائیل، یا شاید نماز کوه

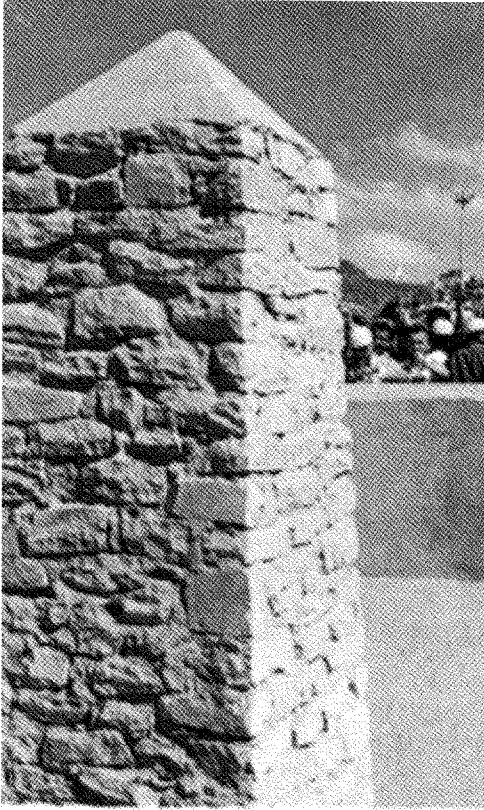
سنگ سیاهی در کنار خانه استاده‌ست
مست از شراب بوسه لب‌های پیغمبر
بشتاب، شاید بوسه بر لب‌های خشک سنگ
ما را، نمی، نوشاند از دریای پیغمبر

احرام بند از روشنایی جامه کن بشتاب
خود دور کن از خویش این دامان رنگی را
سنگی به دست خویش بردار و بیا بشکن
با سنگ، قلب تیره شیطان سنگی را

برخیز، هان! می‌خواند این خانه تو را، برخیز
برخیز در پاس حرم احرام برداریم
در انتظار ما نشسته خانه توحید
او را بیا چشم انتظار خویش نگذاریم

رہمی جمرات

(غلامرضا رحمدل شرفشادھی «مورد تقدیر هیات داوران»)



شیطان از جمرات گریخت،
و با لباس احرام
دور قلبهای ما طواف می‌کند.
آی حاجی!
هنگام آن رسید
تا دلها را
در تشت‌های پر از برف
شستشو دهیم.
* * *
سنگ بر زمین
گندم در مشت
ای آدم!
دانه‌ها را به پرندگان بسپار،
سنگ بردار،
شیطان، پشت سر است.

حج در آئینه ادب فارسی

یک تماشا قسمت ماکن

(غلامرضا مرادی «مورد تقدیر هیات داوران»)

گر چه مشتاقانه می‌جویم وصال کعبه را
دیدهام با چشم دل، اما جمال کعبه را

خار راهم می‌شود در هر قدم گر دست تنگ
تسنگ، اما در بغل دارم خیال کعبه را



۱۲۶

کعبه پیمای دلم در لیلہ القدر رجب
کاش در این شب بینم شور و حال کعبه را

هفت یا هفتاد منزل، درگذر از بُعد راه
تا به چشم عاشقان بینی جلال کعبه را

ای پرستوایی خیر مانده‌ست از باران سنگ
باد پیمایی که می‌جوید زوال کعبه را

فرصت بت‌های گنگ جاهلیت، شد تمام
بشنو از هر گوشه آوای بلال کعبه را

کعبه منزلگاه مقصود است، یارب آمدم:
یک تماشا قسمت ما کن وصال کعبه را

حرف تمام شعر

(سید محمد جواد شرافت «مورد تقدیر هیأت داوران»)

از خاک می‌روم که از آینه‌ها شوم ها! می‌روم از این من خاکی رها شوم
من زاده زمینم و تا عرش می‌روم ها! می‌روم مسافر ام‌القری شوم

ها! می‌روم هر آینه در سرزمین نور با جلوه‌های روشن عشق آشنا شوم
این چند روز فرصت خویست تا که من از چند سال بندگی تن جدا شوم

تا نقطه عروج دل خویش پر کشم از خود جدا شوم همه محو خدا شوم
با جامه‌ای سپیدتر از بخت آفتاب از تیرگی، از این همه ظلمت رها شوم

لب را به ذکر قدسی لبیک وا کنم با اهل آسمان و زمین همصدا شوم
در لحظه طواف بگردم به گرد یار سرگشته چون تمامی پروانه‌ها شوم

در جستجوی زمزم جوشان عاشقی از مروه تا صفا بروم، با صفا شوم
حرف تمام شعر همین بود، اینکه من در خود فرو بریزم و از نو بنا شوم

حج، سراسر همه یادآوری از تاریخ است
(مرتضی آخرتی «مورد تقدیر هیأت داوران»)

کوچه آب زده آینه کساری شده است
بوی اسفند و گلاب است که جاری شده است

آفتاب آمده بر کوچه طلا می باشد
آسمان آیه‌ای از جنس خدا می باشد

در دل مرد و زن و پیر و جوان هلهله است
ذکر تسبیح و دعا بدرقه قافله است

مثل خورشید به رخم همه گیل بستنها
قافله می‌گذرد از همه دل بستنها

قافله می‌گذرد شهر معطر شده است
چشمها از سر شوق است اگر تر شده است

حافظ! این قافله مصداق مضامین تو شد
مست از ذوق و سخن سنجی شیرین تو شد

گردن انداخته در حلقه طوق کعبه
که قدم می‌زند اینگونه به شوق کعبه

ترسی از سختی صحرا و بیابانش نیست
غمی از سرزنش خسار مغیلاتش نیست

کاروان می‌رود و جاده عقب می‌ماند
چاوشی خوان به ندا آمده و می‌خواند:

«بارالها! نشود لال به هنگام مامت
هر زبانی که فرستد به محمد صلوات»

صلوات از دم گرم همه بر می‌خیزد
باگل و آینه و خاطره می‌آمیزد

کاروان! می‌روی و شوق زیارت داری
خوش به حال تو که اینقدر سعادت داری

خوش به حال تو که امسال مسافر شده‌ای
خانه دوست همین جاست که زائر شده‌ای

می‌روی جرعه‌ای از زمزم حق نوش کنی
یا که از غار حِرا شهد علق نوش کنی

عنصر روز نهم حج به دعای عرفه
محو حق می‌شوی از حال و هوای عرفه

عرفات است، به سرگشتگی‌اش می‌ارزد
آدم اینجا بدن و دست و دلش می‌لرزد

کاروان! حال که از دوست رسیده پیکی
تنگ بر بند کمر را و بگو لبیکی

مست شو! مست، که این جرعه به کام تو رسید
خوش به حال تو که این قرعه به نام تو رسید

برو در مروه صفایی کن و خوش باش، برو
سهام ماها، همه ای کاش شد، ای کاش... برو

کاش ما نیز به این قافله می‌پیوستیم
کاشکی جامه احرام به خود می‌بستیم

ما که اینگونه سراپا همه حاجت شده‌ایم
عاشقانیم که مشتاق زیارت شده‌ایم

گردن بندگی از شوق چنین کج داریم
دیر سالیست که ما آرزوی حج داریم

مادرم گفته به حج - آرزوی دور از دست -
گیسوانش همه در جامهٔ احرام نشست

پدرم گفت به حج رفته، ولیکن در خواب
تا ستونهای فرج رفته، ولیکن در خواب

ای خدا می‌شود آیا به طوافت برسیم
مثل سیمرخ برآییم و به قافت برسیم

دست در حلقه آن خانه و آن در بزینم
بوسه بر خاک سر قبر پیمبر بزینم

به سر آریم شبی را به سر خاکی که
رازهایی است در آن از بدن پاکی که...

رازهایی که ... چه سر بسته و پنهان و بدیع
اسم این خاک بقیع است، بقیع است، بقیع

یادی از دختر پیغمبر و میخ و پهلوا
چه گذشته است میان در و میخ و پهلوا

بغض اینجاست که بر عمق گلو می‌غلند
اشک اینجاست که از چشم فرو می‌غلند

حج سراسر همه یادآوری از تاریخ است
مرحله مرحله‌اش باوری از تاریخ است

این بنایی است که بی نقص‌ترین تقویم است
سند محکمی از آدم و ابراهیم است



این بنایی است که گفته است به نجاشی‌ها
حاصلی نیست شما را ز فروپاشی‌ها

این بنایی است که بیرون زده عشق از قبَلش
کربلا و نجف و شام و دمشق از قبَلش

این نه از آجر و سنگ است و نه از کاهگل است
خشت خشتش همگی حاصل اشک است و دل است

چه شکوهی است در این پیچ و خم اسلیمی
هر که باشی چو به اینجا برسی تسلیمی

کاروان رفته و حالا ز سفر می‌آید
بوی اسفند و گل و عطر و شکر می‌آید

شعر در وضع چنین منظره‌ای می‌ماند
کاروان می‌رسد و چاوش خوان می‌خواند:

«بارالها! نشود لال به هنگام مَمات
هر زبانی که فرستد به محمد صلوات»

غزل خدا حافظی

(مریم سقلاطونی «مورد تقدیر هیأت داوران»)

مدینه! شهر رسول خدا! خدا حافظ
مزار گمشده! گلدسته‌ها! خدا حافظ

کمیل و ندبه و شب‌های اشک و دل‌تنگی
کبوتران غریب‌آشنا! خدا حافظ

بقیعا گنبد خضرا! مزار بی فانوس
بهشت گمشده در غم رها، خدا حافظ

زمین داغ! هوای گرفته و ابیری
بنای مرمری و دلگشا، خدا حافظ

غروب‌های غم‌انگیز پشت قبرستان
سپیده‌های سلام و دعا، خدا حافظ

ستون توبه! در سوخته! خیابانها!
مدینه! شهر رسول خدا، خدا حافظ

لیبک

(همایون علیدوستی «مورد تقدیر هیأت داوران»)

همه تن جان شدم ای جان که کنم جان به فدایت
سر سودایسی خود را بکشانم به منایت

من به جان می خرم این هروله سعی و صفا را
می کنم سعی در این ره که برم پی به صفایت

کی شود همچو پرستو، به حریم تو کنم رو
نکنم روی بدان سو که نه آن است رضایت

همره خیل ملایک به لبم نغمه لیبک
پسر حیرت بگشایم به گلستان لقایت

با دلی سوخته از غم، به لب چشمه زمزم
قدحی نوشم و آیم به سوی صحن سرایت

چه مبارک بود آن دم که به یاد تو زخم دم
ز تو دردی بستانم، نکبم میل دوایت

منم آن بنده مسکین که گنااهش شده سنگین
تویی آن خسرو شیرین که چو دریاست عطایت

همه کارم شده مشکل، دگر از گریه چه حاصل
چه کنم با دل غافل که نکرده ست هوایت

تویی آن سرور و مولا، کرمت بر همه پیدا
تو زبس خوبی و زیبا، نکنند دیده رهایت

من اگر هر چه که هستم، ز می عشق تو مستم
چه کنم گر نزنم این همه پیوسته صدایت



گه تقصیر شد اکنون، بگذر زین دل مجنون
که بجز لغزش و تقصیر نیاورد برایت

تو شه بنده نوازی، تو برازنده نازی
نگهی کن به گدایی که سرافکنده به پایت

نماز مدام

(یدالله گودرزی «مورد تقدیر هیأت داوران»)

بیا مرا به نمازی مدام دعوت کن
به بیکرانی حجتی تمام دعوت کن

مرا به بقعه سبز مدینه نبوی
برای عرض درود و سلام دعوت کن

ببار بر سرم از «ناودان» رحمت، مهر
مرا به خلوت آن بار عام دعوت کن

سکوت «زمزم» قلب مرا بر آشوبان
به «سعی» عشق و «صفا»ی قیام دعوت کن!

به آن مکان که ملائک فرود می آیند
برای «تسلیم» و احترام دعوت کن

مرا به «مروه» و شور «طواف» و شوق «بقیع»
به لمس عشق در آن «استلام» دعوت کن

به غربتی که ز «بیت الحزن» شتک زده است
مرا به خلوت پاک امام دعوت کن!

تمام حرف من این است، ای خدای بزرگ!
مرا به کعبه عالی مقام دعوت کن!

○ پی‌نوشت‌ها:

۱. برگرفته از کتاب حج نوشته دکتر علی شریعتی.
۲. اشاره به بیت معروف غزل لسان الغیب حافظ شیرازی:
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند
۳. تعبیر زیبایی استاد محمدحسین شهریار.
۴. اشاره به: «حجرالاسود یمین الله فی أرضه».
۵. اشاره به مقاله جلال آل احمد: «خسی در میقات».
۶. اشاره به: لولاک لما خلقت الافلاک
۷. اشاره به کلام یهودیان: «یدالله مغلوله» که در اینجا یدالله تعبیر شکوهمندی برای حضرت امیر علیه السلام گرفته شد.
۸. تعبیری از دکتر علی شریعتی.